

نامه‌ای از اسپانیا

زیرک زاده یا مرحوم دکتر سنجابی و دیگران حتی یک مرتبه هم به معیت دو دانشجوی پان ایرانیستی و حزب زحمت کشانی، که تصور می‌کنم باید هنوز در قید حیات باشند و اگر از مناظره ما آگاه شدند از سر شرافت از خودشان خبر بدهند که هنگام دیدار با دکتر مصدق هیچ کدام از ما سه نفر جنابعالی را، آقای خازنی، رؤیت نکردیم و آقای خازنی پاسخی نداشتند. اما در جلسه معارفه بالهجه شیرین ترکی خود فرمودند که روزی دکتر مصدق از من (خازنی) خواست که عقیده شما راجع به فاطمی چیست؟ من (خازنی) گفتم لیاقت همکاری با شما را ندارد. دکتر مصدق فرمودند که: اطباء به من (دکتر مصدق) گفته‌اند که ایشان مدت زیادی زنده نیست.

فصل نامه‌های وزین شما به دستم رسید. همان دیروز در جلد نخستین آن نوشته‌های شهید دکتر فاطمی را مطالعه نمودم. در مناظره [ای] که چند ماه قبل در «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران» با آقای خازنی، رئیس دفتر شادروان دکتر مصدق داشتم، بدان جهت که در گفتارهای خود مخصوصاً با مرحوم عبدالله برهان ادعا فرموده بودند که عصر ۲۷ مرداد ۳۲ من (سالمی) نزد دکتر مصدق نبوده‌ام، به آقای خازنی عرض کردم که غیر از دولتسرای دکتر مصدق، هفت مرتبه من با دکتر مصدق در منزلشان ملاقات داشته‌ام که اغلب با اشخاص مختلف مثلاً با زنده یاد آیت الله کاشانی یا دایی شهیدم سیدمصطفی کاشانی، مرحوم مهندس

مصدق رفته بودم. دیدم هندرسن آنجاست. گفتم بگویند فلانی آمد. به جای اینکه مرا بخواهد که در ملاقات با سفیر حضور داشته باشم پیغام داد (دکتر مصدق): اگر کار واجبی نیست فردا بیاید!!

مرحوم مهندس احمد زیرک زاده در کتاب خاطراتش می نویسد: در ۲۸ مرداد من هنوز صدای فاطمی در گوشم است که از پله های منزل دکتر مصدق پایین می رفت و فریاد می زد آخر این پیرمرد همه ما را به کشتن خواهد داد. در حالی که شایع است نطقهای آتشین و مقالات آتشین تر به دستور مرحوم دکتر مصدق بوده است که شهید فاطمی اجرا می کرد.

شبی هم خود اینجانب (سالمی) نزد زنده یاد آیت الله کاشانی بودم که شهید دکتر فاطمی نزد ایشان به خانه پامنار آمد. هنگام نشستن شروع به گریه کرد. به آیت الله کاشانی عرض کردم که دکتر فاطمی آمده در اتاق بغلی است و سخت گریه می کند. آیت الله کاشانی آمدند و قبل از سلام و پرسش حال گفتند: سید چرا گریه میکنی؟ دکتر فاطمی گفت حضرت آقا دلم گرفته. دکتر مصدق خیلی لجباز و یک دنده است، شما حق داشتید که با اختیارات مخالفت فرمودید ولی او نپذیرفت. حالا خوب است اغماض فرموده با ایشان ملاقاتی بفرمایید.

آیت الله کاشانی گفتند: من اختلاف شخصی با ایشان ندارم ولی دیدار تنهایی هم

من (دکتر مصدق) به علت عاطفی و انسانی وزارت [امور] خارجه را در اختیار او (دکتر فاطمی) گذاشتم. ولی می بینی که کارهای وزارت [امور] خارجه را خودم (دکتر مصدق) انجام می دهم و با سفرا خودم (دکتر مصدق) شخصا گفتگو می کنم.

اینجانب (سالمی) خدمت آقای خازنی گفتم: زنده یاد امیرکبیر، که آن روزها آن قدر دموکراسی نبود، یک روز سفیر انگلیس نزدش رفته بود اما امیر به او (سفیر انگلیس) می گوید: من وزیر [امور] خارجه دارم، اول با او صحبت کنید ولی چطور شادروان دکتر مصدق در قرن بیستم با وجود تحصیل در فرنگ، وزیرش را در کاری که به او مربوط است دخالت نمی دهد؟

باز هم عرض کردم: جناب آقای خازنی این فرمایش شما برای تعریف از خودتان بسیار عالی است، ولی استدعای من این است که این فرمایشات را جایی دیگر نفرمایید، که آبروی دکتر مصدق را می برید.

در تأیید این مطلب، مرحوم مفتاح، معاون دکتر فاطمی در وزارت [امور] خارجه در کتاب خاطراتش به نام راستی بی رنگ است می نویسد: روزی دکتر فاطمی به سر کارش نیامده بود و من (مفتاح) چون کارش داشتم به منزلش رفتم. دیدم در رختخواب است. گفتم (مفتاح) از وجناتان پیداست که مریض نیستید؟ چرا تمارض کرده اید؟ گفت (دکتر فاطمی) خیلی عصبانی هستم. دیشب به خانه

یارانتان سنگ باران کردید؟ فروهر پاسخ داده بود به دستور مستقیم شخص دکتر مصدق بوده است!!

یا اینکه هر روز صبح کریم پورشیرازی مدیر روزنامه شورش نزد دکتر مصدق می رفت و سر مقالات خود را به ایشان نشان می داد و مطالبی مستهجن و توهین آمیز و بدنام کننده علیه آیت الله کاشانی می نوشت و کسی هم او را به این لحاظ جلوگیری ننموده جریده اش را توقیف نمی کرد. ولی کاشانی کاشانه اش سنگ باران می شد.

اما آیت الله کاشانی از راه راست منحرف نشد. در نامه ای که به اینجانب (سالمی) نوشتند، مرقوم رفته است؛ با وجود تمام بدیهایی که دکتر فاطمی در حق من (آیت الله کاشانی) کرد، سعی کردم که او را از اعدام نجات دهم. قول هم دادند ولی اینها قولشان با بولشان یکی است.

از همه اینها که بگذریم، مرحوم دکتر مصدق بعد از متجاوز از یک ماه توقف در امریکا و تقاضای کمک، چون تیرش به سنگ خورده بود به جهت اینکه در جلسه خصوصی با مک گی، معاون وزارت [امور] خارجه امریکا دامادشان مرحوم احمد متین دفتری مترجم بودند و مطالب را به انگلیسیها رسانده بودند. در حقیقت چیزی که خود دکتر مصدق می خواست و گرنه چرا آن همه سیاهی لشکر با خودشان به امریکا بردند ولی در جلسات یکی را هم راه نمی دادند!! و به شخصه با

نمی کنم، باید با انتخاب خودشان حتماً چندی از یاران مورد اعتمادشان هم حضور داشته باشند. در آن دیدار که در دزاشیب شمیرانات در منزل مرحوم گلبرگی، یکی از مریدان قدیمی و پر و پاقرص آیت الله کاشانی، صورت گرفت؛ آیت الله کاشانی به دکتر مصدق گفتند ما به هر چه که خواستید، بدون داشتن اختیارات رسیدیم، این چه بدعتی است؟ ما که آینده را قباله خود نکرده ایم اگر بعد از شما یک دیکتاتوری بیاید به استناد همین کار جنابعالی دمار از روزگار این ملت می کشد.

دکتر مصدق گفتند: من نجاری هستم که با این ابزار می توانم کار کنم. آیت الله کاشانی گفت من نمی گویم که شما بی ابزار کار کنید ولی با وسایل بهتر نتیجه کارتان هم خوب تر است.

ولی دکتر مصدق بعد از این ملاقات هم مبارزه خارجی را به جنگ خانگی مبدل ساخت و منظورش هم از این ملاقات فقط این بود که در اذهان بنمایاند که من حتی به جلسه آشتی کتان هم رفتم ولی دست از کارهای خلاف مصلحت نکشید، چنان که زنده یاد حسین مکی هم در کتاب سیاه شرح نهضت ملی ایران می نویسد: در آن جلسه دکتر مصدق سرسوزنی انعطاف نشان نداد! و مکی در آنجا می نویسد از فروهر که با او دوستی داشتم، پرسیدم (در زمان حیات داریوش فروهر چاپ شده است) چرا خانه آیت الله کاشانی را با

برای اینکه به دستور آیت الله کاشانی ما به شهرستانها رفتیم و من که با مرحوم محمد نخبش مأمور قزوین بودیم شبی را به صبح رساندیم و کسی حاضر نشد در میتینگ فردا حاضر شود، که مجبور شدیم دو نفری در خیابان شعار بدهیم و ذره ذره مردم را جمع کنیم. ولی دستمزد آیت الله کاشانی با آن همه فداکاری این بود که هفت روز بعد از قیام سی ام تیرماه و موفقیت دکتر مصدق، او این نامه گستاخانه را به آیت الله کاشانی نوشت و او را از معرکه خارج کرد.

با انتخاب سه امیر ارتشی برای وزارت جنگ و نشان دادن سرلشکر وثوق که به عنوان فرمانده ژاندارمری جلو مردم را برای آمدن به تهران گرفته بود به معاونت همان وزارت خانه ای که مردم برایش خون دادند دهن کجی به ملت بود. مع ذلک از این قضیه کمال استفاده را نموده با خروج آیت الله کاشانی از تهران اختیارات شش ماهه را از مجلس گرفت و بدون تصویب مجلس، سه ماه حکومت نظامی را ادامه داد. مخالفت دکتر مصدق با مجازات مسبین [غانله] سی ام [تیر] و عدم همکاری با کمیسیون تحقیق مجلس شورای ملی و در پناه گرفتن قوام السلطنه، سبب نفاق و شقاق بین جناحهای مختلف نهضت گردید و ایشان در محاکماتشان (دکتر مصدق) اقرار کردند که جلو تنبیه متجاوزان را گرفتند (فقط برای اینکه در روز مبادا جسورتر به میدان بیایند) و فرمودند:

داماد سوگلی خانمشان با تمهیدات غیرقابل تصور او را جزو هیئت ایرانی از مجلس سنا کردند تا در چنان روزی به کار آید. متأسفانه چشمان حقیقت بین از تعصب کور است.

دکتر مصدق با این عدم موفقیت و آگاهی به اینکه حل قضیه نفت آن طور هم که به ملت وعده داده بودند انجام پذیر نیست. هنگام مراجعت به ایران راه و روشی دیگر انتخاب فرمودند که با نقشه ماهرانه اجرا گردید. همه جناحهایی که او را به استقامت در مقابل خارجی کمک می کردند تار و مار کرد. به محض ورود از مجلس شورای ملی تقاضای اختیارات شش ماهه نمود که با مخالفت شدید نمایندگان مواجه شد. برای رسیدن به این هدف خود از شاه، وزارت جنگ را طلبید که صد در صد می دانست با مخالفت روبه رو خواهد شد و در وسط دعوای دیوان لاهه سردار لشکر مبارزات ایران استعفا داده خانه نشین شد. این بازی خطرناکی بود همان طوری هم که خود دکتر مصدق در خاطرات و تألماتش نوشته است ممکن بود سبب شکایت ما در دادگاه بین المللی لاهه گردد و اگر شجاعت حسینی آیت الله کاشانی نبود، آتش نهضت ملی ایران در همان روز خاموش شده بود. چون بعد از یک سال حکومت دکتر مصدق و عدم برداشت کوچک ترین قدمی در راه رفاه مردم [ناخوانا] سیاسی او خیلی تنزل کرده بود که به رأی العین دیدیم که کشاندن مردم به صحنه آسان نبود.

فرشته ای که وکیل است بر خزانه باد
 چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی
 ولی کسی نپرسید که آقای دکتر مصدق:
 گیرم که غمت نیست. غم ما هم نیست؟ آن
 همه شهید که آن همه بی سرپرست به جای
 گذاشتند غمی نداشتند؟ مکی را سرباز
 خطاکار و دکتر بقایی را با پرونده سازی، قاتل
 در رادیو معرفی کرد. هنوز اختیارات شش
 ماهه اول به اتمام نرسیده بود اقدام به گرفتن
 یک سال اختیارات دیگر نموده و زعمای ملت
 را وادار به مخالفت کرد و با این نامه جوف،
 اخذ اختیارات را با رأی اعتماد یکی دانست.
 دکتر مصدق با این قانون اختیارات قوانینی
 بدتر از یاسای چنگیزی، مانند قانون امنیت
 اجتماعی و محروم کردن ۸۰ درصد از مردم
 به علت بی سوادی از شرکت در انتخابات
 انجمن شهرها نمود. دکتر مصدق با این
 اعمال حتی طرفداران خود را هم تحریک به
 مخالفت با خود می کرد که راه کودتا را
 بگشاید. تمام کسانی هم که اطرافش بودند،
 بدون استثناء در خاطرانشان نوشته اند که ما
 خطاهای دکتر مصدق را گوشزد می کردیم.
 خلیل ملکی مدافع قانون امنیت اجتماعی!!
 می گوید راهی که شما (دکتر مصدق)
 می روید سر به جهنم می زند ولی ما تا جهنم با
 شما می آیم. و همین آقای ملکی بعد از افتادن
 آنها از آسیاب با شاه پالوده می خورد!!
 دکتر مصدق قانونی جدید برای انتخابات
 وضع کرد که به موجب آن مجلس شورای ملی

نه تنها به علت نیم بند بودنش بلکه به علت
 تعداد نمایندگان تعطیل می گردید. ولی با
 تقاضای پانزده نفر از نمایندگان که: قانون
 جدید شامل مجلس هفدهم نخواهد بود به
 جایی نرسید ولی دکتر مصدق نطقی توهین آمیز
 ایراد نمود و گفت امضاء کنندگان این طرح از
 پشت به دولتی که در حال جدال با استعمار
 خارجی است خنجر زدند و بعضی از آنان
 دستشان تا مرفق به خون شهدای ۳۰ تیر آغشته
 است!! ولی هیچ کس به دکتر مصدق نگفت
 شما خودتان آتش بیار معرکه هستید! چرا در
 حال مبارزه با استعمار مجلس را که سنگر
 استقامت ملت است می خواهید ببندید!!

این نطق با وجود خواهش دوستان دکتر
 مصدق شش بار از رادیو تکرار شد و سبب
 عصبانیت فراوان گردید. ولی با آن همه ادعا که
 فکر بستن مجلس در مخیله دکتر مصدق هم
 خطور نمی کند علی رغم مخالفت صریح و
 تحریم رفراندوم وسیله آیت الله کاشانی
 پذیرفت و مرتکب گناه کبیره دیگری هم شدند
 چون دکتر مصدق نمایندگان را وادار به استعفا
 از مجلس شورای ملی نمود که مبدا بعد از
 رفراندوم دوباره دور هم جمع شوند و هسته
 مقاومتی مانند سی ام تیر ۳۱ ایجاد گردد و دکتر
 مصدق را دوباره بر کارش ابقایش نمایند. آن
 هم مجلس هفدهمی که به عمد نیم بند گذاشته
 شده بود. (روزی با آیت الله کاشانی و دکتر
 مصدق و حسین مکی در منزل دکتر مصدق،
 که من هم افتخار حضور داشتم، آیت الله

جسارت بالا و پایین رفت و هنگام فرار (به نقل از احسان نراقی از قول دکتر صدیقی) در پاسخ سؤال دکتر شایگان که بد شد! فرمود خوب شد که دو ابرقدرت ما را بردند و رجاله‌ها در مجلس نبردند. همین! دولت را در بسته تحویل زاهدی داد و هنگام تسلیم به او گفت: آقا جان تبریک عرض می‌کنم!! البته تاریخ قاضی بی طرفی است حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد. زمانه را سندی دفتری و دیوانی است.

می‌بیند که غمهای تلمبار شده زیاد است. از اینکه حوصله کردید متشکرم. در جوف، نامه‌ای را که شادروان آیت‌الله کاشانی برای هیئت نمایندگان ایران در مذاکره با کنسرسیون نوشته‌اند، که پیش نویس آن به خط اینجانب و تصحیحها به قلم خود آیت‌الله کاشانی است و آن زمان اجازه چاپ در جراید را ندادند، خدمتتان تقدیم می‌کنم که سندی گویا و زنده است و حتی در مذاکرات جمهوری اسلامی هم با کنسرسیون به کار آمد.^۱

دستهای مردانه شما را می‌فشارم.
محمدحسن سالمی

کاشانی از دکتر مصدق پرسیدند چرا جلو انتخاب بقیه نمایندگان را گرفته‌اید؟ این برخلاف قانون و تضييع حق نیمی از مردم است! دکتر مصدق اشاره به مکی کردند که اگر مجلس برای دولت اشکالی بتراشد اینها آبسترکسیون می‌کنند؟!)

بالاخره با برگزاری فراندوم (با وجود اینکه در زندان دکتر مصدق بودم، شنیدم که صندوقهای آرای مخالفین و موافقین به صورت مضحکه از هم جداست!) و دکتر مصدق با متجاوز از دویست هزار رأی از تهران مجلس را بست و راه را برای برکناری اش وسیله کودتا آماده ساخت و خود را اسطوره کرد ولی نهضت ملی ما را برای مدتی خاموش ساخت. آری مردان بزرگ ملت‌ها را فدای شخصیت خود می‌کنند ولی انسانهای ارزشمند خود را فدای مردم می‌نمایند.

متأسفانه امروز هم میراث‌خوران این سفره و خوان سالاران کاسه‌های گرم‌تر از آتش نمی‌گذارند آفتاب حقیقت بدرخشد و حقایق لُب و پوست‌کنده و عریان بیان شود و به قول نهر و: ملتی که از تاریخ گذشته‌اش بی‌خبر باشد در آینده اشتباه می‌کند.

باراه اندازی جنگ داخلی، مبارزه خارجی تحت الشعاع قرار گرفت. آن‌کس که همه چیز را متلاشی کرد و مردم را بی‌پناه نمود، خود با سکوت حساب شده‌ای از چندین بام و دیوار، بدون آنکه حالش بد شود، با کمال رشادت و

۱- از آن‌جا که این نامه در جلد دوم کتاب نهضت روحانیون نوشته حجة‌الاسلام والمسلمین علی دوانی به چاپ رسیده، در این جا نیامد.

